

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ
(48)

دوشنبه 22 - 01 - 1438؛ 03 - 08 - 1395؛ 24 - 10 - 2016

1. خطبه 231، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه خطبه 231:

و من خطبه له - علیه السلام -

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقْفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ وَ الْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَ مُغْلِنِهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ. إِنَّ أَمْرَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يَجِي حَدِيثُنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ. أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي فَلَأَنَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَسْعَرَ بِرَجُلِهَا فَنَنْتَهَ تَطًّا فِي خَطَامِهَا وَ تَذْهَبَ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

از ایمان است آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها، و از آن است آنچه عاریت‌هایی باشد بین قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم. پس، هرگاه باشد شما را بیزاری از کسی، بازگزاریدش تا فرا رسدش مرگ، و در آن هنگام واقع شود حد بیزاری، ولی هجرت برجاست بر حد اولش. خدا را در اهل زمین حاجتی نیست از پنهان دارنده امت و آشکار کننده‌اش. واقع نشود اسم هجرت بر احدی مگر با معرفت حجت در زمین. پس، هر که شناخت او را و اقرار نمود بدان، او مهاجر باشد. و واقع نشود اسم استضعاف بر کسی که رسیده باشد حجت به او، و گوشش شنیده باشد آن را، و قلبش در بر گرفته باشد آن را. همانا امر ما دشوار و سرکش است، حمل نکند آن را مگر عیدی مؤمن که خدا امتحان کرده باشد قلبش را برای ایمان. و نگه نمی‌دارد حدیث ما را مگر سینه‌هایی امین و خردهایی با وقار.

ای مردم، بپرسید از من قبل از آن که نیابید مرا، چه من آگاه‌ترم به راه‌های آسمان از خودم به راه‌های زمین، [و] قبل از آن که فتنه‌ای پا برگردد که مهار خود را لگدمال کند و ببرد خرده‌های قوم خود را.

1. شرح خطبه 231 (6)

1. فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ: از ایمان است، آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها.

2. وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ: و از آن است، آنچه عاریت‌هایی باشد بین قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم.

3. فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقْفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ: پس، هرگاه باشد شما را بیزاری از کسی، بازگزاریدش تا فرا رسدش مرگ، پس در آن هنگام واقع شود حد بیزاری.

4. وَ الْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ: ولی هجرت برجاست بر حد اولش.

5. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَ مُغْلِنِهَا: خدا را در اهل زمین حاجتی نیست به پنهان دارنده امت گرفته و آشکار کننده‌اش.

6. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ: واقع نشود اسم هجرت بر احدی مگر با معرفت حجت در زمین.

7. فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ: پس، هر که شناخت او را و اقرار نمود بدان، او مهاجر باشد.

8. وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ: و واقع نشود اسم استضعاف بر کسی که رسیده باشد حجت به او، و گوشش شنیده باشد آن را، و قلبش در بر گرفته باشد آن را.

از این جملات به خوبی استفاده می‌شود مه هجرت حقیقی معنوی و روحانی، نه مکانی و جسمانی و صوری، و مهاجر کسی است که حجت خدا در زمین را می‌شناسد، و نشانه‌هایی او به او رسیده است، و آنها را پذیرفته است و با جان و دل روی سوي او نموده است، چنان که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - در اشاره به اویس قرن فرمود، "إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ" (همانا من نفس خدای رحمان را سمت یمن می‌یابم!) گفته‌اند در این تعریضی از آن حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - به اصحابش در مدینه.

مولانا، در دفتر دوم مثنوی:

هم فزون آمد ز گفت یار نیک	نطق موسی بد بر اندازه ولیک
گفت رو تو مکتزی هذا فراق	آن فزونی با خضر آمد شقاق
ور نه با من گنگ باش و کور شو	موسیا بسیارگویی دور شو
تو به معنی رفته‌ای بگسسته‌ای	ور نرفتی وز ستیزه شسته‌ای

9. **إِنَّ أَمْرَنَا صَغْبٌ مُسْتَصَعَبٌ**: همانا امر ما دشوار و سرکش است.

10. **لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اٰمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِاِيْمَانٍ**: حمل نکند آن را مگر عبدی مؤمن که خدا امتحان کرده باشد قلبش را برای ایمان.

... یعنی فقط مؤمنی می‌تواند امر ما را قبول کند که خدا ایمان قلبش را با امتحانات گوناگون محک زده باشد، و درجه ایمانش را سنجیده باشد، و ایمان را در قلب او تثبیت کرده باشد. در باب اهمیت ایمان باید دانست که خدای تعالی حتی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- را ایمان آورنده بدانچه بر او نازل شده است معرفی می‌فرماید:

ءَاَمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلُّ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ وَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ (2:285 البقرة)

(پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [و گفتند،] "میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم" و گفتند، "شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آموزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.")

هم چنین، خدای تعالی از همه انبیاء- علیهم السلام- میثاق گرفته است که ایمان آورند به رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم:

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيِّۦْنَ لَمَّا اَتَيْتُكُمْ مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ اَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلٰۤیٰ ذٰلِكُمْ اٰیْرٰی قَالُوْا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاَشْهَدُوْا وَاَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ (3:81 آل عمران)

(و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید. [آن گاه] فرمود، "آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟" گفتند، "آری، اقرار کردیم!" فرمود، "پس گواه باشید و من با شما از گواهانم!")

ایمان آرامش اطمینان داشتن و احساس امنیت کردن است بدون خوف و اضطراب و وحشت نزد آنچه شخص به او ایمان دارد، و مومن بدان است، و از لوازم آن نگران نبودن است نسبت به آنچه شخص نمی‌داند، و از او غایب و پوشیده است. سرّ ضرورت و اهمیت ایمان به خدا بدین معنا توسط انسان محدودیت او و عدم احاطه و شناخت اوست نسبت به خدا، به ویژه نسبت به ذات او، که احدی را جز خود او به کنه آن راهی نیست. ایمان به ذات خدای تعالی یعنی اطمینان و آرامش، بلکه محبت و عشق، به او- تعالی- بدون هیچ قید و شرطی.

شیخ ابن عربی در بیان سرّ امام مبین، او را تشبیه می‌فرماید به "پرچمی که بر فراز آن آتشی است" (عَلَمٌ فِي رَاسِهِ نَارٌ) است (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج4، ص327)، و شیخ عبدالکریم جیلی در شرح این کلام می‌فرماید:

آن پرچمی است بر ذات الهی، "فراز آن آتشی است" افروخته که بر دل‌ها زبانه می‌کشد، که از آن تعبیر می‌شود به جلال و عظمت، و قهر و کبریا، و آن همان ریاست الهیه‌ای است که آخرین چیزی می‌باشد که از سرهای صدیقین بیرون می‌زند، یعنی ظاهر می‌شود بر آنها در نهایت‌شان، چرا اتصاف به عظمت و کبریا و قهر نباشد مگر در کمال (المنظر الإلهیة: شرح مشکلات الفتوحات المکیة لابن عربی، ص95).

پرچم بودن بر ذات الهیه اشاره است به آن که امام مبین مظهر ذات حق تعالی است، و هرچه را از او- سبحانه- ظهور یابد او مظهر و پذیرا و آشکار و نمایان کننده آن است، و چون درک و فهم ذات حق تعالی به کمال و تمام برای احدی ممکن نیست، فقط با ایمان می‌توان محبّ و عاشق ظهورات آن بود، و یا با انها مخالفت نورزید، وگرنه هر که چنین ایمانی را نداشته باشد، آن ظهورات، و یا برخی از آنچه در امام مبین ظاهر می‌شود را به صورت آتش قهر و کبریا و عظمت تجربه خواهد کرد، و در نتیجه، ناسپاسی و کفر و عناد با او هلاک خواهد شد.

شیخ ابن عربی هم چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج4، ص405)

... گفت: نیست آنجا غیر ایمان، پس دست مکش از آن، و مبدا که به تأویل روی آوری در آنچه تو بدان مؤمن هستی، که تو از آن سودی نخواهی برد مادامی که کشف نشده است برایت عینی. و گفت: اساس امرت را همگی بر ایمان و تقوا قرار ده تا آشکار گردد برایت امور، و عمل کن به حسب آنچه آشکار شده است برایت، و سیر کن با آن سوی آنچه می‌خواند تو به سویش. و گفت: زمام امورت در دست هادی قرار ده، و سستی موز، مسلط شود بر تو حادی، شقی گردی به شقاوتی ابدی...

11. **وَ لَا يَعْیٰ حٰدِيْنَا اِلَّا صُدُوْرٌ اَمِيْنَةٌ وَ اَحْلَامٌ رَزِيْنَةٌ**: و نگه نمی‌دارد حدیث ما را مگر سینه‌هایی امین و خرده‌هایی با وقار. "الرَّزَانَةُ" اصل لغت به معنای ثقل و سنگینی است، و در اینجا کنایه از ثبات و وقار است. یعنی معنای حقیقی سخن و تعلیم ما، اهل البیت، را کسی نمی‌داند مگر صاحبان سینه‌هایی که امین باشند و خیانت نکند در آنچه ما به آنها می‌گوییم، و عقل‌هایی که استوار و محکم باشند، و از جای بدر نروند به آنچه از ما می‌شنوند.

صدر، یعنی سینه را محلّ جایی گرفتن معرفت معرفی فرمود، و مراد از آن در اینجا سینه معنوی و یا ظرفیت فراگیری است، و سینه‌های امین را ظرف حدیث خود خواند در اشاره به این که حدیث آنان امانت‌های ایشان است نزد هر که آن را

می‌گذارند. در این اشارتی است بدان که چه بسیار باشد آن احادیث و معارف فراتر از درک و فهم عقول شنوندگان و حافظان آن باشد، و آنها فقط امانت دارانی هستند، که باید امانت‌ها را به اهلش برسانند، بدون هیچ دخل و تصرفی در آنها از پیش خود، خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا" (4:58 النساء) (همانا خدا شما را فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلشان بازگردانید!)

در اصول کافی از امام صادق- علیه السلام- چنین روایت شده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بصير قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- قَوْلَ اللَّهِ- جَلَّ تَنَازُهُ، "الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" (39:18 الزمر)، قَالَ: هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ.

(ابو بصیر گوید: از امام صادق- علیه السلام- درباره قول خدا- جل ثناؤه- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" (39:18 الزمر) (آن کسانی که گوش دهند سخن را و از بهترش پیروی کنند) پرسیدم، فرمود: آن مردی است که حدیث را بشنود، و بازگوید آن را همان گونه که شنیده است، نه بر آن افزاید، و نه از آن بکاهد).

بخاری در ضمن حدیثی از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- چنین آورده است:

... فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ الْعَانِبَ فَرَبًّا مُبَلِّغًا أَوْ عَى مِنْ سَامِعٍ

(... پس، باید شاهد برساند با غایب، چه بسا رساننده شده‌ایی که فهمنده‌تر باشد از شنونده!)

در معجم الاوسط طبرانی نیز از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- چنین روایت شده است:

نَضَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَنَّا حَدِيثًا، فَأَدَّاهُ كَمَا سَمِعَهُ، فَرَبًّا مُبَلِّغًا أَوْ عَى مِنْ سَامِعٍ

(خدا شاداب بدارد کسی را بشنود از ما حدیثی را، پس بازگوید آن را همان گونه که شنیده است، چه بسا رساننده شده‌ایی که فهمنده‌تر باشد از شنونده!)

و در بعضی از نقل‌ها آمده است که آن حضرت- صلی الله علیه و آله و سلم- آن قدر در امر ابلاغ از طرف او- صلوات الله علیه- تاکید فرمود که حتی کمترین حد آن را نیز یک آیه تعیین فرمود:

"قَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْعَانِبَ، فَرَبًّا مُبَلِّغًا أَوْ عَى مِنْ سَامِعٍ"، وَأَكَّدَ- ص - فِي أَمْرِهِ إِيَّاهُمْ بِالْبَلَاغِ عَنْهُ، حَتَّى حَذَّ لَهُمْ قَلِيلًا مَا قَدَرُوا عَلَى الْإِبْلَاحِ عَنْهُ، فَقَالَ، "بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً" (المسند المستخرج على صطح مسلم لابي نعيم، ج 1، ص 39 - 38)

(فرمود، "باید که شاهد شما ابلاغ نماید به غایب، چه بسا رساننده شده‌ایی که فهمنده‌تر باشد از شنونده!" و او- صلوات الله علیه- آن قدر تاکید فرمود بر امرش بدانها در ابلاغ از طرف او تا آنجا که تعیین فرمود بر آنها کمترین حدی را که قادر بر ابلاغ از طرف او هستند، و فرمود، "ابلاغ کنید از طرف من هر چند یک آیه را!")

و در سنن ابی داود و بسیاری دیگر از جوامع روایی، حدیثی دیگر قریب به همین مضمون از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل شده است:

نَضَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَنَّا حَدِيثًا فَحَفِظَهُ حَتَّى يُبَلِّغَهُ، فَرَبًّا حَامِلًا فَفَهِيَ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، وَرَبًّا حَامِلًا فَفَهِيَ لَيْسَ بِفَقِيهِ.

(خدا شاداب بدارد کسی را بشنود از ما حدیثی را، پس حفظ کند آن را تا برساند آن را، چرا که چه بسا حمل کننده باشد کسی دانشی را به سوی کسی که دانشمندتر باشد از او، و چه بسا حمل کننده دانشی که دانشمند نباشد.)
حافظ:

خداش در همه حال از بلا ننگه دارد
که آشنا سخن آشنا ننگه دارد

هر آن که جانب اهل خدا ننگه دارد
حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود
لاجرم چشم گهربار همان است که بود
و گر نه عاشق و معشوق رازدارانند

گوهر مخزن اسرار همان است که بود
عاشقان زمره ارباب امانت باشند
تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز

پس، سرّ ارزش سینه‌های امین امانت داری آنهاست هر چند معرفت به امانت نداشته باشند و با آنچه از آن می‌دانند، موافق و همراه نباشند، بلکه حتی اگر از آن کراهت و نفرت هم داشته باشند، در امانت‌های خود خیانت نمی‌کنند به خاطر قوّت ایمان‌شان، و صحّت اسلام‌شان. و چنین ایمانی همزاد عقلی است وزین، و برای همین فرمود، "و لَا يَعْجِبُ حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ" (و ننگه نمی‌دارد حدیث ما را مگر سینه‌هایی امین و خردهایی با وقار).

هم چنین شاید بتوان گفت از وقار خرد و پختگی عقل آگاهی به محدودیت‌ها و کاستی‌ها و حجاب‌ها خودش باشد. چنین عقلی آنچه را فراتر از طور و افق خودش باشد را تشخیص می‌دهد، و سخنی را هم که از واری حدّ او باشد به همان حال خودش باقی می‌گذارد تا عقلی برتر و یا صاحب کشف و شهودی والاتر را بیابد، و آن را به او سپارد.
مولانا، دفتر اول مثنوی:

افکنده‌شان نیم و همی در گمان
قایمست و جمله پر و بالشان

صد هزاران ز اهل تقلید و نشان
که به ظن تقلید و استدلالشان

شبهه‌ای انگیزد آن شیطان دون
پای استدلالیان چوبین بود
غیر آن قطب زمان دیده‌ور
پای نابینا عصا باشد عصا
آن سواری کو سپه را شد ظفر
با عصا کوران اگر ره دیده‌اند

در فتنه این جمله کوران سرنگون
پای چوبین سخت بی تمکین بود
کز ثباتش کوه گردد خیره‌سر
تا نیفتد سرنگون او بر حصا
اهل دین را کیست سلطان بصر
در پناه خلق روشن دیده‌اند

مُحَمَّدُ بن عبد الجَبَّار بن الحسن النَّفَرِي در موقف امر کتاب المواقف خود اشاراتی دارد به اسرار ایمان و طاعت امر خدای تعالی (کتاب المواقف، متن، ص 29-28، ترجمه):

متوقف گرداند مرا در أمر،

[14:1] و مرا گفت: چون أمر فرمایم تو را، امثال کن آنچه را امر کرده‌ام تو را و منتظر علمت بدان مباش، چه اگر تو در منتظر علمی باشی در أمرم سرپیچی کرده باشی از أمرم.

[14:2] و مرا گفت: چون امثال ننمایی أمرم را مگر آن که آشکار گردد برایت علمش، اطاعت نموده باشی علم أمر را، نه أمر را.

[14:3] و مرا گفت: آیا می‌دانی چه چیزی باز می‌دارد تو را از امثال نمودن أمرم و منتظر علم أمرم می‌مانی؟ آن نفس‌ات است که علم را می‌جوید تا با آن جدا گردد از عزیمت من، و با هوس‌های خود برود در راه‌های آن (علم)، چه علم راه‌هایی دارد، و آن راه‌ها گذرگاه‌هایی کوهستانی دارند، و آن گذرگاه‌های کوهستانی خروجی‌ها و میانه‌هایی دارند، و آن میانه‌ها اختلاف‌هایی دارند.

[14:4] و مرا گفت: امثال نما أمرم چون أمر نمودم تو را، و می‌پرس مرا از علمش! چنین هستند اهل حضرتم از ملائکه عزائم، که امثال می‌نمایند آنچه را أمر شده‌اند به آن و به عقب نمی‌نگرند. پس، امثال نما و به عقب منگر. امثال کن و به عقب منگر تا تو از من باشی، و من از تو.

[14:8] و مرا گفت: چون شاهد سازم تو را که چه گونه اولیاء امثال می‌نمایند أمرم را، بدون در انتظار علمش ماندن، و نگران عاقبت آن نیستند، راضی باشند بدان به جای هر علمی هر چند [آن علم] جمع کند بر من، و راضی باشند به من به جای هر عاقبتی هر چند [آن عاقبت] سرای من و محل کرامت در پیشگاه من بوده باشد در حالی که من منظر آنان باشم و آنها آرامش نداشته باشند مگر آن که مرا ببینند و آرام نگیرند مگر آن که مرا ببینند، در آن هنگام اجازه داده باشم تو را به ولایت من، چه شاهد گراندهم تو را که چه گونه امثال أمر من نمایم هنگامی که أمر نمایم تو را در شناساندن خود را، و چه گونه نفوذ کنی از من و چه گونه باز گردی سوی من. بنده من! منتظر مباش در أمرم علمش را، و منتظر مباش در آن عاقبتش را، که چون در انتظار آن دو مانی، در بلاء افکنده باشم تو را، و بلاء محجوب گرداند تو را از أمرم و از علم أمرم، که انتظار آن را می‌کشیدی. آن گاه، بگردم بر تو، و بگردی. سپس باز گردم بر تو، و بازگردی. آن گاه، توقف کنی در مقامت. سپس معرفی نمایم خود را به تو. سپس أمر نمایم تو را در معرفی خود. پس، امثال کن آن را و منگر به عقب تا همراهت باشم! بنده من! جمع کن اول روزت را و گرنه، همه‌اش را سرگرم باشی. و جمع کن اول شبت را، و گرنه، همه‌اش را تیه سازی. پس چون تو جمع کنی اولش را، جمع کنم برایت آخرش را.
حافظ:

مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل
قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت

12. شرف مقام رسالت و عبودیت: شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه (ت، عثمان یحیی، ج3، ص 394-391) چنین می‌فرماید:

رسالت و نبوت و ولایت

اثبات شده است که رسول الله - ص! - فرموده است، "همانا رسالت و نبوت انقطاع یافت، و نه رسول بعد من است، و نه نبی‌ایی" حدیث به طور کامل -، این حدیث از شدیدترین جرعه‌هایی است که اولیاء نوشیده‌اند در تلخی، چه آن قاطع وصلت بین انسان و بین عبودیت اوست. و هنگامی که انقطاع یابد وصلت بین انسان و بین عبودیتش، از کامل‌ترین وجوه، انقطاع یابد وصلت بین انسان و بین الله، زیرا به قدری که عبد خارج شود به آن از عبودیتش، ناقص شود قربش به شرورش، چرا که مزاحم او باشد در اسماءش، و کمترین مزاحمت، اسمیت است. پس، باقی گذاشت بر ما اسم "الولی" را، و آن از اسماء او - سبحانه! - است، و این اسم را بر کنده بود از رسولش، و پوشانده بود بر او و نامیده بود او "عبد" و "رسول"، و براننده الله نیست که "رسول" نامیده شود. پس، این اسم از خصائص عبودیت است، صحیح نیست برای رب باشد. و سبب اطلاق این اسم وجود رسالت است، ولی رسالت انقطاع یافته است. در نتیجه، حکم این اسم برداشته شده است با برداشته شدن آن، از حیث نسبتش که از الله باشد.

رسالت تبلیغ و نقل

چون رسول الله - ص!- دانست که در امتش کسانی باشند که جرعه نوشند از مثل این پیاله، و دانست که چه بر آنها گذرد از درد- برای همین، رحم آورد بر آنها، قرار داد برای آنها نصیبی تا با آن "عبید العبید" باشند، و به صحابه فرمود، "شاهد باید برساند به غائب"، و امر فرمود آنها را تبلیغ، چنانچه الله امر فرمود او را به تبلیغ، تا اطلاق شود بر آنها اسماء رسولانی که مخصوص عبید است.

و او- ص!- فرمود، "خدا رحمت کند کسی را بشنود سخن مرا، و به خاطر سپارد آن را، پس اداء کند آن را چنان که شنیده است آن را"، یعنی حرف به حرف. و این نباشد مگر برای کسی که ابلاغ کند وحی را، از قرآن یا سنت، با همان لفظش که با آن آمده است. و این نباشد مگر برای ناقلان وحی، از مقررین و محدثین. برای فقهاء، و برای کسی که نقل حدیث می‌کند بر معنی- چنانچه سفیان ثوری و غیر او بر آنند- نصیبی و بهره‌ای نباشد در آن، چرا که ناقل بر معنی فهم خود را در آن حدیث نبوی برای ما نقل می‌کند. و کسی که فهم خود را نقل کند برای ما، او رسول نفس خودش است، و محشور نشود، روز قیامت، در زمره کسانی که "ابلاغ وحی کرده‌اند همان گونه که شنیده‌ان آن را"، و اداء رسالت کرده‌اند، آن سان که مقرر و محدث محشور می‌شود، ناقل عین لفظ رسول، در صف رسولان- ع!-

پس، هنگامی که صحابه نقل کردند وحی را بر لفظش، آنها "رسولان رسول الله - ص- هستند، و تابعان رسولان صحابه هستند، و چنین باشد امر نسلی بعد نسلی تا روز قیامت. اگر خواهیم درباره مبلغ سوی خود گوئیم که او "رسول الله" است، و اگر خواهیم اضافه کنیم او را به کسی که از طرف او ابلاغ کرده است، و به ما اجازه حذف وسائط داده شده است، زیرا رسول الله را جبریل- ع!- خبر می‌داد، که ملکی از ملائکه بود، ولی درباره او نمی‌گوئیم رسول جبریل، ولی درباره‌اش می‌گوئیم "رسول الله"، چنانچه الله- تعالی- فرمود، "مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ" (48:29 الفتح)، و او- عز و جل- فرمود، "مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ" (33:40 الأحزاب) با آن که فرمود، "نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ" (194-193: 26 الشعراء)، و با این حال الله اضافه نفرمود او را مگر به خودش.

ولایت و عبودیت

پس، این قدر باقی ماند برای آنها عبودیت، و آن خیری است عظیم، که خدا منت نهاد با آن بر آنها. و هرگاه شخص نقل نکند آن را با سند متصلش، غیر منقطع، او را این مقام نباشد، و نه بویی به مشامش رسد [از آن مقام]، و از اولیاء مزاحم حق باشد در اسم "الولی"، و کم شده باشد از عبودیتش به قدر این اسم. برای همین، اسم "المحدث" - با فتح دال- شایسته‌تر است او را از اسم "الولی"، چه به مقام رسالت دست نمی‌یابد احدی، بعد رسول الله - ص!-، مگر به قدری که بیان کردیم آن را، و آن همان است که حق- تعالی- باقی نگهداشته است بر ما. و از اینجا شناخته می‌شود مقام شرف عبودیتی، که رسولان بر آن بودند، و شرف محدثین- ناقل وحی با روایت. و برای همین، گران آمد بر ما بسته شدن این باب، و دانستیم که خدا طرد کرده است ما را از حال عبودیت اختصاصی‌ایی که شایسته بود بر آن باشیم...

13. **أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي:** ای مردم، بپرسید از من قبل از آن که نیابید مرا. پس، آنگاه فرمود ای مردم اگر در میان شما چنین کسانی پیدا می‌شوند، بهتر است هرچه زودتر از سرچشمه معرفت و هدایت و ولایت من سیراب شوند، قبل از آن که مرا در میان خود نیابند.

در این است تاکید بر مغتنم شمردن فرصت، به خصوص هم نشینی و تجانس روحی و وجودی با اولیاء خدا. ظاهر این کلام، فقدان ظاهری و جسمانی به سبب رحلت از این عالم برداشت می‌شود، لیکن حقیقت امر نیست، زیرا عنایات اولیاء خدای سبحان مشروط به حضور جسمانی در پیشگاه آنان نیست. پس، مراد آن است که تا تجانس روحانی و معنوی با من دارید، و شیاطین و رهنان شما را از من جدا نکرده‌اند، از من در سؤال و درخواست نمایید تا مدد من رشد نمایید و دارای ثبات قدم بر حق، و ایمانتان تبدیل به یقین شهودی شود.

سؤال و درخواست وجودی، که به لسان استعداد می‌باشند، برترین نوع سؤال و درخواست می‌باشد، و نباید آن را محدود به پرسش‌های لفظی دانست.

مولانا، دفتر سوم:

آن نیاز مریمی بودست و درد	که چنان طفلی سخن آغاز کرد
جزو او بی او برای او بگفت	جزو جزوت گفت دارد در نهفت
دست و پا شاهد شوندت ای رهی	منکری را چند دست و پا نهی
ور نباشی مستحق شرح و گفت	ناطقه‌ی ناطق ترا دید و بخت
هر چه روئید از پی محتاج رست	تا بیابد طالبی چیزی که جست
حق تعالی گر سماوات آفرید	از برای دفع حاجات آفرید
هر کجا دردی دوا آنجا رود	هر کجا فقری نوا آنجا رود
هر کجا مشکل جواب آنجا رود	هر کجا کشتی‌ست آب آنجا رود
آب کم جو تشنگی آور بدست	تا بجوشد آب از بالا و پست

تا نژاد طفلک نازک گلو
رو بدین بالا و پستی‌ها بدو

کی روان گردد ز پستان شیر او
تا شوی تشنه و حرارت را گرو

دفتر اول مثنوی:

ای دریغا مر ترا گنجا بدی
این سخن شیرست در پستان جان
مستمع چون تشنه و جوینده شد
مستمع چون تازه آمد بی‌ملال
چونک نامحرم در آید از درم
ور در آید محرمی دور از گزند
هرچه را خوب و خوش و زیبا کند
کی بود آواز چنگ و زیر و بم

تا ز جانم شرح دل پیدا شدی
بی کشنده خوش نمی‌گردد روان
واعظ ار مرده بود گوینده شد
صدزبان گردد به گفتن گنگ و لال
پرده در پنهان شوند اهل حرم
برگشایند آن ستیران روی‌بند
از برای دیده‌ی بینا کنند
از برای گوش بی‌حس اصم

14. شاهدهی تاریخی: شاید آن حضرت- علیه السلام- جمله‌ی "سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي" را در ضمن خطبه‌های دیگری نیز فرموده باشد، و در میان مخاطبان آن حضرت کسانی که درد و نیاز و استعدادی نداشتند یا ساکت ماندند و یا پرسش‌هایی را از سر تکبیر و استهزاء طرح کردند. شیخ مفید- رضوان الله تعالی علیه- در کتاب ارشاد خود (ترجمه رسولي محلاتی، ج 1، ص 332-331 با اندکی تصرف) یکی از این گونه پرسش‌ها را چنین روایت فرموده است:

[فصل 70 سخن آن حضرت که فرمود، "سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي"]

و از آن جمله است آنچه زکریای قطان از ابی‌الحکم حدیث کند که گفت: از بزرگان و دانشمندان خود شنیدم می‌گفتند: علی بن ابی‌طالب- علیه السلام- خطبه‌ای خواند و در آن خطبه فرمود: از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید، پس به خدا سوگند از هیچ گروهی که گمراه‌کننده صد تن، یا راهنمای صد تن باشند از من نپرسید جز این که شما را آگاه کنم از آواز دهنده و خواننده‌اشان، و سردار آنان تا بروز قیامت پس مردی برخاست و گفت: مرا آگاه کن چند دانه مو در سر و ریش من است؟ امیر المؤمنین- علیه السلام- فرمود: به خدا دوست مهربان من رسول خدا- ص- این پرسش تو را بمن خبر داد و فرمود: در بن هر موئی از موهای سرت فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند، و بر هر موئی از ریشت شیطانی است که تو را از جای جنبش دهد، و در خانه تو پسر بچه است که پسر پیغمبر را می‌کشد و نشانه راستگویی من در لعنت فرشته (و موی سر و ریش تو) درستی آن چیز است که تو را بدان آگاه کردم و اگر اثبات کردن آنچه پرسیدی دشوار نبود هر آینه به تو می‌گفتم ولی نشانه‌اش همان است که به تو خبر دادم از لعنت فرشتگان و از داستان پسر ملعونت (که همان عمر بن سعد معروف است و پرسش‌کننده پدرش سعد بوده است). و پسر او در آن زمان کودکی خردسال بود که با دست و پا راه می‌رفت، و چون داستان کربلای حسین- علیه السلام- پیش آمد کشتن آن حضرت را گردن گرفت و همان طور شد که امیر المؤمنین- علیه السلام- فرموده بود.

15. فَلَانَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمَ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ: چه من آگاه‌ترم به راه‌های آسمان از خودم به راه‌های زمین. اشارتی است به این که آن حضرت- علیه السلام- راه‌ها و امور این جهانی را نیر نیک می‌شناسد لیکن به سبب اهمیّت راه‌های عروج سویی خدای سبحان، خود را با آنها بیشتر مأنوس داشته است. در این تشویقی است نفوس خوش استعداد را تا از آن حضرت- علیه السلام- راهنمایی‌های معنوی و سیر و سلوکی بجویند، و درخواست مدد برای رسیدن به منتهای کمال خویش را داشته باشند، چه نیاز حقیقی همان به سعادت رسیدن و راه یافتن به جوار قرب رحمت خدای تعالی است، نه دست یابی به بهره‌ها و لذات دنیایی.

حافظ:

همّتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
ای نسیم سحری بندگی من برسان

که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
که فراموش مکن وقت دعای سحرم

16. قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرَجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَامِهَا وَ تَدْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا: [و] قبل آن که فتنه‌ای پا بگیرد که مهار خود را لگدمال کند و ببرد خرده‌های قوم خود را. لگد کوب کردن مهار توسط حیوان کنایه است از عدم تسلط بر او، از بهر سوی دیدن او و بدون آن که بتوان از او جلوگیری کرد، و در اینجا، کنایه است از فراگیری و شایع شدن فتنه. حوادثی که چونان آزمایشی سخت باشند برای افراد فتنه‌ناامیده می‌شوند. پس، فرمود فرصت را مغتنم بشمارید و خود را سایه عنایت من در آورید پیش از آن که فتنه‌ای واقع شود، که شما در آن قادر به تشخیص حقّ از باطل نباشید، و خرده‌های شما را زایل سازد، و شیطان شما را با پای خودتان به هلاکت افکند.

فتنه‌ها می‌توانند شخصی و خصوصی باشند چون بیماری، و فقر، و ترس و بیم، سر درگمی و غلبه جهل و نادانی، و امثال آن، و اجتماعی و عمومی نیز هستند، مانند مشکلات خانوادگی، و تهاجم‌های فرهنگی و از رواج افتادن دین و دینداری، و آشوب‌های سیاسی، و سلطه حکومت‌های ستمگر، و نظایر آن.

17. خلاصه: امام- علیه السلام- در این خطبه سفارش فرمود بر طرد نکردن صاحبان ایمان عاریتی، و تبری و بی‌زاری نجستن

از آنها، و فرصت دادن به آنان تا سرآمدی معلوم، که در ظاهر مرگ است، و در حقیقت بطلان استعداد است و اعراض از دعوت کنندگان و هادیان به حق. او- علیه السلام- هم چنین تاکید فرمود بر ضرورت معرفت حجت حق و مهاجرت سوي او برای تقویت و تثبیت ایمان در قلب. این اشارتی است به این حقیقت مهاجرت معرفتی و روحانی است، نه مکانی و بدنی. آنگاه، فرمود که امر ایشان- علیهم السلام- سخت دشوار و سرکش است، و هر کسی را توان حمل حقیقی آن نیست، و تنها بنده‌ای که خدا قلب او را با ایمان امتحان کرده باشد می‌تواند آن را حمل کند. پس از آن، یادآور شد که حدیث ایشان را نیز تنها سینه‌های امین و امانت‌دار می‌توانند نزد خود حفظ کنند. سرانجام، با اشاره به آشنایی و علم الهی خود به راه‌های آسمان‌ها، تشویق فرمود کسانی که استعدادی دارند مدد درخواست کنند از ایشان قبل از آن که دیر شود و با فتنه‌ای آن یا استعداد از بین رود با سقوط کردن از مقام خود در آن فتنه، و یا دیگر امکان درخواست باقی نمانده باشد.

خدای تعالی اعراض و روی گرداندن از هادی کل و خاتم رسل، حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- را حکایتی از زوال استعداد و فرا رسیدن سرآمد معلوم می‌خواند و می‌فرماید:

فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (26- 21 : الغاشية)

(پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای. بر آنان تسلطی نداری مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد، که خدا او را به آن عذاب بزرگتر عذاب کند. در حقیقت، بازگشت آنان به سوی ماست آن گاه حساب آنان به عهده ماست.)

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج 20، ص 461) "لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ" کلمه "مصیطر" در اصل "مسیطر" با سین بوده، که به معنای متسلط است، و جمله مورد بحث بیان و تفسیر جمله "إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ" است.

توضیحی راجع به استثناء "إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ" از "فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ"

"إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ" این جمله استثنایی است از مفعول جمله "فَذَكَرْ" که در کلام نیامده بود، و تقدیر کلام چنین است: "فَذَكَرْ النَّاسَ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ وَ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى مِنْهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ وَ كَفَرَ"، مردم را تذکر بده که وظیفه تو تنها تذکر دادن است، تو دست زور به ایشان نداری مگر افرادی از ایشان که از تذکر و پندگیری روی گردانند و کفر می‌ورزند"، چون تذکر دادن آن جناب به افراد آن چنانی لغو و بی‌فایده است و معلوم است که تولى و اعراض و کفر، همواره بعد از تذکر رخ می‌دهند، پس آنچه با این استثناء نفی شد تذکر مکرر است، گویا فرموده: تو به ایشان تذکر بده و تذکر خود را پی بگیر و آن را قطع مکن، مگر از کسی که يك بار و دو بار تذکرش دادی و او روی گردانید و کفر ورزید که در این صورت دیگر لازم نیست به تذکر خود ادامه دهی، بلکه باید از او اعراض کنی، تا خدای تعالی به عذاب بزرگتر معذیش سازد.

پس جمله "فَذَكَرْ ... إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ" در معنای آیه زیر است که می‌فرماید، "فَذَكَرْ إِنَّ نَفَعَتِ الذِّكْرَى ... وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى" (9-12 : 87 الأعلی) که ترجمه و بیانش گذشت.

بعضی از مفسرین درباره این استثناء گفته‌اند: استثناء منقطع و به معنای لیکن است، و معنای آیه این است که تو بر آنان دست زور نداری، و لیکن هر کس که از دعوت تو اعراض کند و کفر بورزد خدای تعالی به عذاب اکبر گرفتارش می‌کند، ولی آنچه به نظر ما رسید، بهتر و به ذهن نزدیکتر است.